

فهرست

- ۹ به سوی کدام گروه می‌آیی؟
- ۱۱ عبادت واقعی را گم کرده‌ام.
- ۱۳ تو شبیه فرشتگان من شده‌ای
- ۱۴ فانوس دریایی، سلام!
- ۱۵ علم بهتر است یا ثروت؟
- ۱۷ سلام ای هفتاد هزار فرشته!
- ۱۹ دوازده هزار ختم قرآن در یک ساعت
- ۲۱ صلوات برای تو می‌فرستیم
- ۲۲ فریاد در نیمه شب شهر.
- ۲۴ آغوش مهربان فرشته‌ها
- ۲۵ گل سرسبد سخن مولای تو
- ۲۷ دانشی که فایده‌ای ندارد
- ۲۸ برای این دل خود چه کنم؟
- ۳۰ پندی از بهترین پدر
- ۳۱ هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو.
- ۳۳ در تنهایی به چه انس می‌گیری
- ۳۴ این کتاب را مخفی کن!
- ۳۶ نماز بهتر است یا خواب!

- ۳۷ بهترین برگ درخت چنار.
- ۴۱ به دنبال صدقه دیگری هستم.
- ۴۳ تو زنده‌ای به نور علم!
- ۴۴ وقتی عیدی‌های من گم شد.
- ۴۶ چرا تلاش نکردی که بدانی؟
- ۴۷ فقط یک بار نامه ما را بخوان.
- ۵۰ بهترین عمل در شب قدر چیست؟
- ۵۲ کاش ما چنین پیامبری داشتیم!
- ۵۵ شب عروسی خود را فراموش کرده‌ام.
- ۵۸ دانه به دنبال خاک نرم است.
- ۶۰ پیش به سوی جاودانگی!
- ۶۲ این قلم احترام دارد.
- ۶۴ نکته‌های آخر.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من عاشق شب‌های کویر هستم، لحظه شماری می‌کنم تا فرصتی پیش بیاید و به کویر سفر کنم و محو سکوت کویر شوم.

شهر من در حاشیه کویر است، شبی از شب‌ها که مهمان کویر بودم، فریاد سکوت را با تمام وجودم می‌شنیدم. با دوستانم قرار گذاشته بودیم که وقت سحر به جستجوی سپیده برویم، چرا که در شهر هیچ اثری از سپیده نیست، آن قدر چراغ روشن کرده‌ایم که دیگر کسی به سپیده فکر نمی‌کند.

و چه شبی بود آن شب! هیچ وقت از یادم نمی‌رود، همه جا تاریکی بود که ناگهان نور سپیده، پهنه آسمان را روشن کرد، چه عظمتی داشت! چیزی که تا آن روز، ندیده و نشنیده بودم.

غرق دیدار سپیده بودم که به فکر فرو رفتم، سؤالی به ذهنم آمد: روشنی این لحظه به چه می‌ماند؟ همه جا تاریکی بود و به یک‌باره، نور صبح طلوع کرد و امید و روشنایی را در جان طبیعت زنده کرد.

آری! فقط علم و دانش می‌تواند چنین باشد، وقتی که تو در تاریکی‌ها قرار

می‌گیری، این نور علم است که می‌تواند تو را به سر منزل مقصود رهنمون کند.
و این‌گونه شد که من در آن سپیده دم، تو را یاد کردم و تصمیم گرفتم تا برای تو
از ارزش علم بنویسم. به امید روزی که با هم به سمت سپیده حرکت کنیم.

مهدی خُدامیان آرانی

مهر ماه ۱۳۸۹

به سوی کدام گروه می‌آیی؟

اینجا مدینه است، شهر پیامبر. آفتاب سوزان بر شهر می‌تابد و گرما بیداد می‌کند، باید سایه را پیدا کنم تا از این آفتاب نجات پیدا کنم. با خود می‌گویم من که در این شهر آشنایی ندارم، بهتر است که به مسجد بروم، آنجا می‌توانم قدری استراحت کنم.

وقتی وارد مسجد می‌شوم می‌بینم که گروهی از مسلمانان در مسجد هستند، تعجب می‌کنم، آنها این وقت روز در مسجد چه می‌کنند؟

در سمت راست محراب، گروهی مشغول خواندن دعا هستند، آنها رو به قبله نشسته‌اند و دست‌ها را مقابل صورت گرفته‌اند و با خدای خود مناجات می‌کنند، خوش به حال این مردم!

وقتی آنها را می‌بینم، همه خستگی راه از تنم بیرون می‌رود، گویی جان تازه‌ای می‌گیرم، می‌روم و کنارشان می‌نشینم.

به به! عجب حال و هوایی!

بعضی از آنها گریه می‌کنند، با خدا عاشقانه سخن می‌گویند. آن طرف‌تر، عده‌ای دور هم جمع شده‌اند و مشغول گفتگو هستند، گاهی صدای آنها بلند می‌شود. با خود می‌گویم: آنها دیگر کیستند؟ چرا مزاحم دعای مردم می‌شوند؟ مسجد که جای سخن گفتن نیست؟ مسجد جای دعا خواندن و نماز خواندن است.

خدا بگویم با شما چه کند که تمرکز مرا گرفتید! آخر چرا نمی‌گذارید ما دعای خودمان را بخوانیم؟

از جای خود بلند می‌شوم، به سوی آنها می‌روم تا به آنها اعتراض کنم. وقتی نزدیک آنها می‌رسم، می‌بینم که آنها مشغول کسب علم و دانش هستند. آنها به مردم احکام دین را یاد می‌دهند.

در همین لحظه، صدای صلوات به گوشم می‌رسد، همه نگاه‌ها به در مسجد خیره می‌شود، مردم از جای خود بلند می‌شوند، پیامبر به مسجد آمده است. با خود می‌گویم پیامبر کنار کدام گروه خواهد رفت؟ آیا نزد کسانی خواهد رفت که مشغول دعا بودند و با خدا مناجات می‌کردند یا این که نزد اهل علم و دانش خواهد رفت؟

اکنون پیامبر نگاهی به هر دو گروه می‌کند و می‌گوید: «هر دو گروه، کار خوبی انجام می‌دهند. آنان دعا می‌خوانند و با خدا مناجات می‌کنند، اما اینان به علم و دانش پرداخته‌اند. بدانید که این گروه بهتر از اهل دعا هستند، من به پیامبری مبعوث شدم تا علم و آگاهی مردم را بالا ببرم».

بعد از این سخنان، پیامبر به سوی گروهی می‌رود که مشغول کسب دانش هستند و کنار آنها می‌نشیند.

او این‌گونه به مسلمانان می‌آموزد که کسب دانش از همه چیز بهتر است، اکنون همه می‌فهمند که مسجد باید بیشتر جای چه چیزی باشد. ای کاش همه مسلمانان از این کار پیامبر باخبر بشوند و بفهمند که پیامبر مجلس علم را از مجلس دعا بیشتر دوست دارد!^۱

عبادت واقعی را گم کرده‌ام

حیف که ما از اسلام واقعی دور شده‌ایم، افسوس که فقط به اسم، مسلمان هستیم و از واقعیت اسلام به دور مانده‌ایم. اسلامی که ما برای خود ساخته‌ایم با آن اسلامی که خدا آن را برای ما فرستاده است، از زمین تا آسمان فرق دارد.

دوست من! الان برایت ثابت می‌کنم. صبر کن!
بگو بدانم کلمه «عبادت»، تو را به یاد چه چیزی می‌اندازد.

خوب معلوم است، نماز، روزه، حج و...
حالا اگر کسی بتواند به مکه برود و کنار کعبه «اعتکاف» کند، بهترین عبادت را انجام داده است. اعتکاف، یعنی این که به مسجد بروی و روزها روزه بگیری و شب‌ها نماز بخوانی.

همه قبول داریم که اگر کسی یک سال کنار خانه خدا به اعتکاف بپردازد، بهترین نمونه عبادت را انجام داده است.

این توفیق بزرگی است که بتوانی یک سال مهمان خانه خدا باشی، یک سال هر روز، روزه بگیری و هر شب نماز بخوانی. این عبادت در واقع هم نماز، هم روزه و هم حج را با خود به همراه دارد.

حالا من می‌خواهم سخنی از حضرت علی علیه السلام برایت بگویم:

«اگر تو ساعتی کنار دانشمندان بنشیننی تا از علم و دانش آنها بهره ببری، این کار تو، نزد خدا بهتر از هزار سال عبادت و یک سال اعتکاف کنار کعبه است، وقتی به دیدار شخص دانشمندی می‌روی بدان که این کار از هفتاد حج و عمره بهتر است.»^۲

دوست خوب من!

به راستی که ما راه را گم کرده‌ایم، جوانانی را می‌بینم که به عشق عبادت رو به سوی نماز و روزه آورده‌اند، اما آنان کمتر به کسب دانش می‌پردازند. اگر می‌خواهی به سعادت برسی، اگر می‌خواهی واقعاً خدا را عبادت کنی، بهتر است به سوی دانش و معرفت بروی.

آیا از خود پرسیده‌ای که چرا حضرت علی علیه السلام، دیدار دانشمندان را بالاتر از هزار سال عبادت می‌داند؟

اگر تو هزاران سال نماز بخوانی؛ اما با علم و آگاهی بیگانه باشی، ممکن است لحظه آخر همه را بر باد بدهی، چقدر افرادی بوده‌اند که یک عمر نماز خواندند، اما سرانجام فریب شیطان را خوردند و دست از دین خود برداشتند.

عزیزم! بیا از امروز با خود عهد ببندیم که دین را این‌گونه بشناسیم، دینی که یک ساعت به دنبال دانش بودن را بهتر از هزار سال عبادت می‌داند.

گاهی با خود می‌گوییم که ما یک بار دیگر باید مسلمان شویم! ما باید بار دیگر آموزه‌های اسلام را تعریف کنیم، اگر این اسلام است، پس ما چه هستیم. چرا بعضی از ما، این قدر از علم و دانش فاصله گرفته‌ایم؟ چرا؟

تو شبیه فرشتگان من شده‌ای

– وقتی یک مهمان به خانه تو می‌آید به او چه می‌گویی؟
– این که سؤال ندارد، معلوم است، به او می‌گوییم: «خوش آمدید».
– حالا اگر مهمان تو، یک عرب‌زبان باشد به او چه باید بگویی؟
– باید بگردم ببینم در زبان عربی برای خوش آمد گفتن به مهمان چه می‌گویند.
– «مَرَحَباً بِكَ». این جمله‌ای است که عرب‌ها برای خوش آمد گفتن به مهمان می‌گویند.

– آقای نویسنده! بگو بدانم این حرف‌ها را برای چه می‌زنی؟
– می‌خواهم بگویم که خدا به بنده خود «مَرَحَباً بِكَ» می‌گوید. یعنی خدا به بنده خود خوش آمد می‌گوید.

– عجب! این خیلی جالب است. چگونه می‌شود که خدا این کار را می‌کند؟
– وقتی این حدیث را شنیدی به جواب سؤال می‌رسی.

* * *

پیامبر فرمود: وقتی بنده‌ای برای تحصیل دانش از خانه خود خارج می‌شود، خدا از بالای عرش خود او را صدا می‌زند و به او چنین می‌گوید:
خوش آمدی ای بنده من! آیا می‌دانی به دنبال چه هستی؟ آیا می‌دانی که تو به چه مقامی رسیده‌ای؟ بدان که تو امروز شبیه فرشتگان من شده‌ای.
من تو را به آرزویت می‌رسانم و حاجت تو را روا می‌کنم.^۳

فانوس دریایی، سلام!

وقتی که نماز شب می‌خوانی فقط برای خودت می‌خوانی، یعنی اثرات آن بیشتر به خودت می‌رسد، رحمت خدا را به سوی خود جذب می‌کنی. بله، به خاطر نماز خواندن تو، فیضی هم به جامعه می‌رسد، اما باید بدانی که این نماز و روزه، بیشتر بهره‌فردی دارد.

وقتی به سوی شناخت و علم می‌روی، مانند چراغی می‌شوی که همه‌جامعه را روشن می‌کنی. تو لازم نیست به خودت زحمت بدهی، ویژگی چراغ، این است که اطراف خود را روشن می‌کند. تو می‌توانی مانند یک فانوس دریایی باشی و راهنمای کسانی باشی که در دریای زندگی، راه خود را گم کرده‌اند.

موقعی که وقت می‌گذاری و به مطالعه علم دین می‌پردازی و سخنان اهل بیت علیهم‌السلام را می‌خوانی، همچون فانوس هستی به دیگران نور می‌بخشی. آیا می‌دانی در این هنگام، تو چقدر با ارزش می‌شوی؟ پیامبر فرمود: «اگر یک نفر را به راه راست هدایت کنی، این کار برای تو از همه دنیا و آنچه در آن است، بهتر است.»^۴

علم بهتر است یا ثروت؟

یادش به خیر! روزهایی که در مدرسه بودیم و معلّمان ما، هر سال به ما می‌گفتند که دربارهٔ این موضوع انشا بنویسید: علم بهتر است یا ثروت؟ ما هم با آن ذهن کودکانه خود چیزهایی می‌نوشتیم و می‌گفتیم که علم بهتر است.

وقتی کمی بزرگ شدیم دیدم که جامعه ما این را قبول ندارد، این جامعه، ثروت را بهتر از علم می‌داند.

آری! ما ایرانی‌ها خوب شعار می‌دهیم و می‌گوییم که علم بهتر است، اما باور ما چیز دیگر است و همین نکته باعث عقب‌ماندگی ما از خیلی چیزها شده است. در روزگار جوانی مثل خیلی‌ها باور داشتیم که ثروت بهتر از علم است، مدّت‌ها گذشت تا فهمیدیم که حقیقت چیست. اکنون دیگر یقین دارم علم بهتر از همه چیز است.

حتماً می‌پرسی: چرا این سخن را می‌گوییم؟

می‌خواهم در جواب این سؤال تو، سخنی از حضرت علی علیه السلام برای تو بنویسم:

آن حضرت فرمود: به چند دلیل علم بهتر از ثروت است:

۱ - پیامبران و خوبان دنیا از خود، علم به یادگار گذاشتند و ستمکاران دنیا، ثروت را به یادگار گذاشتند، پس علم و دانش، میراث خوبان است و ثروت، میراث

ستمکاران.

- حالا بگو بدانم آیا بهتر نیست من به دنبال میراث پیامبران باشم؟
- ۲ - علم هرگز با انفاق کم نمی‌شود، تو می‌توانی از علم خودت هزاران نفر را بهره‌مند کنی و این کار ذره‌ای از سرمایه علمی تو کم نمی‌کند، اما اگر ثروتی برای خود جمع کنی، وقتی آن را به دیگران بدهی از آن کم می‌شود.
- آیا بهتر نیست من در جستجوی چیزی باشم که با انفاق کردن کم نمی‌شود؟
- ۳ - وقتی ثروتی را برای خود جمع می‌کنی باید همیشه مواظب آن باشی تا کسی آن را به سرقت نبرد، تو باید نگهبان ثروت خود باشی، اما علم نگهبان توست، هیچ کس نمی‌تواند آن را از تو بریاید.
- ۴ - اگر همه ثروت دنیا برای تو باشد، این ثروت فقط تا لحظه مرگ مال توست، وقتی چشم از این دنیا ببندی دیگر مال تو نیست، تو از همه دنیا فقط یک کفن می‌توانی با خود ببری، اما وقتی تو علم و دانش کسب می‌کنی و شناخت و معرفت نسبت به خدا پیدا می‌کنی، این علم را با خود به آن دنیا می‌بری و از آن بهره می‌گیری.^۵

سلام ای هفتاد هزار فرشته !

- می بینم که از خانه بیرون آمده‌ای، کجا می روی؟
- می روم به مسجد.
- الان که وقت نماز نیست، مسجد که خبری نیست.
- می روم تا در آنجا حدیثی بشنوم، سخنی یاد بگیرم، علمی بیاموزم. الان پیامبر در مسجد است و برای مردم سخن می گوید.
- پس تو برای کسب علم و دانش از خانه بیرون آمده‌ای. آفرین بر تو!
- ممنونم که مرا تشویق می کنی، اما بدان که قبل از تو عدّه زیادی مرا تشویق کردند.
- اینجا که کسی نیست. چه کسی تو را تشویق کرد؟
- هفتاد هزار فرشته.
- چه حرف ها می زنی مگر فرشتگان بیکار هستند که بیایند تو را تشویق کنند؟
- آقای نویسنده! من خودم از پیامبر شنیدم که فرمود: وقتی کسی برای یادگیری دانش از خانه اش بیرون می آید، هفتاد هزار فرشته به همراه او می آیند و برای او از خدا طلب رحمت می کنند.^۶

* * *

در آن روزگار، در مدینه، مردم از سواد خواندن و نوشتن بی بهره بودند، یکی از

بهترین راه‌ها برای کسب دانش این بود که از خانه بیرون بروند و در مجلس علم شرکت کنند و حدیث بیاموزند، برای همین پیامبر این‌گونه سخن گفتند: «هر کس از خانه‌اش برای طلب علم بیرون برود، فرشتگان او را همراهی می‌کنند».

اما امروز تو در خانه‌ات نشسته‌ای، حوصله‌ات سر می‌رود، نمی‌دانی چه کنی. وقت داری اما برنامه نداری. تلویزیون هم روشن است، فکری به ذهنت می‌رسد، با خود می‌گویی به جای این که جوانی خود را صرف این سریال‌های بی‌محتوا بکنم خوب است کتاب مطالعه کنم. اما چه کتابی؟

فکر می‌کنی، می‌گویی خوب است کتابی بخوانم که دانش و معرفت دینی مرا بالا ببرد. از جای خود برمی‌خیزی، در قفسه کتاب به دنبال ترجمه کتاب «اصول کافی» می‌گردی. تو می‌دانی که این کتاب، یکی از بهترین کتاب‌های دینی است. آن را برمی‌داری. باور کن آن لحظه‌ای که دست می‌بری و کتاب را برمی‌داری هفتاد هزار فرشته تو را تشویق می‌کنند.

شاید تو هم مثل خیلی‌ها در خانه‌ات، حتی یک قفسه کتاب هم نداری! اشکالی ندارد، ما را این‌گونه تربیت کرده‌اند که کمتر به فکر کتاب و کتابخانه هستیم!

آیا می‌دانی نشانه مردان بزرگ تاریخ چیست؟ انس با کتاب و داشتن کتابخانه خصوصی.

خوب، کار دیگر بکن. کامپیوتر خودت را روشن کن و در اینترنت به دنبال کتاب‌های خوب و مذهبی بگرد. وقتی یک کتاب خوب را پیدا کردی، شروع به مطالعه آن کن.

باور کن وقتی شروع به دانلود کتاب می‌کنی، هفتاد هزار فرشته تو را تشویق می‌کنند، زیرا تو با خواندن آن کتاب، پا در وادی علم و معرفت خواهی گذاشت، و دوست خدا خواهی شد، فرشتگان حق دارند تو را تشویق کنند.

دوازده هزار ختم قرآن در یک ساعت

– ای ابوذر! یک ساعت به دنبال کسب علم و دانش بودن از خواندن همه قرآن بهتر است.

– ای رسول خدا! چگونه چنین چیزی ممکن است؟ یعنی یک ساعت دنبال علم بودن از ختم قرآن بیشتر ثواب دارد؟

– ای ابوذر! تو باید به دنبال علم و آگاهی باشی. هیچ وقت فراموش نکن که خدا، یک ساعت تحصیل دانش را از دوازده هزار ختم قرآن بیشتر دوست دارد.^۷
– این سخن تو را هرگز فراموش نخواهم کرد.

شاید بگویی که من مثل بقیه مردم نیستم که یک کاری را برای ثواب زیاد آن انجام بدهم، اصلاً ثواب‌های زیاد برای من چندان جذاب نیستند.

هدف من در اینجا، ذکر کردن ثواب‌های زیاد نیست. هدف من این است که برای تو مقایسه‌ای بین کسب علم و کارهای دیگر داشته باشم، تو به آن مقایسه توجه کن و به راز ارزشمند کسب علم و معرفت، فکر کن!
دوست خوب من!

اگر تو قرآن بخوانی و ساعتی در معنای آیه‌های آن فکر کنی، این باعث می‌شود که زندگی تو رنگ و بوی قرآن بگیرد، اما اگر هزاران بار قرآن را از اول تا آخر بخوانی و نفهمی که چه می‌خوانی، این قرآن خواندن نمی‌تواند در زندگی امروز تو

تأثیر بگذار.

و وقتی به تاریخ مراجعه می‌کنی می‌بینی که ابوذر با بقیه مردم فرق زیادی داشت، راز این تفاوت ابوذر در این است که او اهل دانش و معرفت شد. زمانی که عثمان، خلیفه سوم روی کار آمد، همه به خواندن قرآن مشغول بودند، مسجدها پر از کسانی بود که نماز می‌خواندند، اما فقط ابوذر بود که مقابل ظلم‌های عثمان ایستاد، فریاد برآورد و اعتراض کرد.

او که اهل دانش و شناخت بود، فهمید که عثمان چگونه آرمان‌های آسمانی پیامبر را از بین می‌برد. او خیلی چیزها را فهمید، چون اهل دانش بود و برای همین فریاد اعتراض خود را برآورد و آرامش خلیفه را بر هم زد. عثمان او را به بیابان «رَبْذَه» تبعید کرد تا مظلومانه در آنجا جان بدهد.

درست است ابوذر در «رَبْذَه» به شهادت رسید، اما فریاد او هرگز خاموش نشد، فریادی که هنوز هم به گوش می‌رسد.^۸

صلوات برای تو می فرستیم

- بگو بدانم تو چه موقعی صلوات می فرستی؟
- وقتی که نام پیامبر را می شنوم، احترام می گیرم و صلوات می فرستم.
- دیگر چه موقعی؟
- در تشهد نماز هم می گویم: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. خدایا! بر محمد و آل محمد درود بفرست.
- آیا می دانی فرشتگان چه موقع صلوات می فرستند؟
- مثل ما وقتی که نام پیامبر را می شنوند.
- آیا دوست داری کاری کنی که هفتاد هزار فرشته با دیدن تو همه یکصدا بگویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».
- چگونه چنین چیزی ممکن است؟
- حضرت علی علیه السلام می فرماید: «وقتی که تو به جستجوی دانش می پردازی، هفتاد هزار فرشته برای دیدن صف می کشند و همه با هم می گویند: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».^۹

فریاد در نیمه شب شهر

— از قیافه شما معلوم است که مسافر هستید، گویا در شهر طوس آشنایی هم ندارید. درست است؟

— آری! من به شهر شما آمده‌ام و به دنبال جایی می‌گردم تا در آن اقامت کنم.

— افتخار بدهید امشب، مهمان خانه ما باشید.

— نه. من مزاحم شما نمی‌شوم.

— چه مزاحمتی؟ ما مردمان این شهر بسیار مهمان‌نواز هستیم.

من وسایل خود را برداشتم و همراه او به سوی خانه‌اش رفتم. خدا را شکر کردم که من را غریب و تنها در این شهر رها نکرد و همین که به دروازه این شهر رسیدم، این برادر مرا به خانه دعوت کرد.

جای شما خالی! صاحب‌خانه آن شب چه شام خوشمزه‌ای تهیه کرده بود، من که بعد از مدت‌ها پیاده‌روی خیلی گرسنه بودم، شام مفصلی خوردم و برای خواب آماده شدم. از صاحب‌خانه عذرخواهی کردم و به خواب ناز فرو رفتم.

فکر کنم چند ساعتی خوابیده بودم که صدایی به گوشم رسید: «ای شاهزادگان دنیا! کجایید؟ کجایید؟ بیایید ببینید که من چه لذتی می‌برم!».

از جای خود بلند شدم، هوا هنوز تاریک بود، گویا ساعتی تا اذان صبح باقی مانده بود، با خود گفتم: در این نیمه شب، کیست که این‌گونه سخن می‌گوید؟ دوباره به زیر رختخواب رفتم، شاید نیم ساعتی گذشت که دوباره همان صدا به

گوشم رسید: «ای شاهزادگان! کجاییید...».

دیگر خواب از سرم پریده بود، بلند شدم وضو گرفتم و نماز شب خواندم. بعد از مدّتی صدای اذان صبح به گوشم رسید. صاحب‌خانه بیدار شده بود و می‌خواست به مسجد برود، به سویش رفتم، سلام کرده و گفتم:

– این چه کسی بود که نیمه شب آن گونه فریاد می‌زد؟

– چگونه او را نمی‌شناسی؟ او مردی است که افتخار ایران زمین است. خدا به من این سعادت را داده است که همسایه او باشم.

– او چه کسی است؟

– دیشب تو آن قدر خسته بودی که حال و حوصله نداشتی برایت سخن بگویم.

همسایه ما، خواجه نصیرالدین طوسی، همان عالم بزرگ است.

– عجب! خوب برای چه او نیمه شب آن گونه سخن می‌گوید؟

– او معمولاً شب‌ها تا به صبح مشغول مطالعه و تحقیق است، او هرگز دست از کسب دانش برنمی‌دارد، او در سکوت شب برای خود دنیایی دارد، در حین مطالعه به او لذّتی دست می‌دهد که ناخودآگاه فریاد برمی‌آورد: «ای شاهزادگان کجاییید؟». آن شب من به فکر فرو رفتم. لذّتی را که خواجه نصیرالدین طوسی از کسب علم و دانش می‌برد، بهتر از همه لذّت‌های دنیاست. علم و دانش برای او، آنقدر شیرین و لذّت‌بخش است که ناخودآگاه این‌گونه فریاد برمی‌آورد.

به راستی که این صدای او، فریادی است که تاریخ هیچ‌گاه آن را فراموش نخواهد کرد، فریاد او برای همیشه بر سر کسانی که برای لذّت به دنبال پول و ثروت و مقام هستند، خواهد بود، ای مردمی که به دنبال پول و مقام هستید؛ بدانید که لذّت شما زودگذر است، به زودی شما از پست و مقام و پول خود جدا می‌شوید، اما کسی که به دنبال علم و دانش بوده است، هیچ‌گاه از لذّت خود جدا نمی‌شود. لذّت او از درون و عمق وجود اوست، و لذّت شما از بیرون!^{۱۰}

آغوش مهربان فرشته‌ها

تو از خانه خود برای کسب دانش بیرون می‌آیی و در راه آگاهی و دانستن قدم برمی‌داری. بدان که به هر قدمی که در این راه برمی‌داری خدا ثواب هزار سال عبادت به تو می‌دهد، فرشتگان با بال‌های خود تو را در آغوش می‌گیرند.^{۱۱}

این سخن پیامبر است که برای تو بیان کرده است.

تو کدام کار خوب را سراغ داری که وقتی در آن راه قدم برداری، خدا این قدر تو را دوست داشته باشد؟

آیا هنوز هم شک داری که بهترین راه برای نزدیک شدن به خدا، تلاش برای کسب علم است؟

وقتی تو کتابی را می‌خوانی که تو را با خدا بیشتر آشنا می‌کند، بدان که رحمت خدا بر تو نازل می‌شود.

خدا دوست دارد که بندگان با تحقیق و دانش او را عبادت کنند، برای همین است که خدا این قدر بندگان خود را به فراگیری علم تشویق نموده است.

چقدر خوب است که دینداری ما از روی علم و آگاهی باشد!

گل سرسبد سخن مولای تو

نمی‌دانم نام «سید رَضیّ» را شنیده‌ای یا نه؟
او کسی که است عمر خود را صرف جمع آوری سخنان ارزشمند حضرت
علی علیه السلام نمود. تا زمان او، کسی مجموعه کاملی از سخنان آن حضرت را جمع آوری
نکرده بود.

این کار او، سال‌ها طول کشید و سرانجام کار جمع آوری «نهج البلاغه» به پایان
رسید. آری! نام او و کتابی که او برای جمع آوری آن زحمت کشید، جاودانه شد.
وقتی تو می‌خواهی از سخنان گهربار حضرت علی علیه السلام بهره‌گیری به
«نهج البلاغه» مراجعه می‌کنی.

اکنون که سید رَضیّ را شناختی، می‌خواهم با هم نزد او برویم و مقداری با او
سخن بگوییم، من می‌خواهم از او سوآلی بپرسم. آیا با من موافقی؟

* * *

– جناب سید رَضیّ! چقدر خوب شد که شما «نهج البلاغه» را تألیف نمودید، اگر
شما این کار را نمی‌کردید، امروز ما این مجموعه ارزشمند را نداشتیم و خیلی از
سخنان گهربار حضرت علی علیه السلام از بین می‌رفت.

– تألیف این کتاب، فقط با توفیق خود حضرت علی علیه السلام بوده است. اگر آن
حضرت به من کمک نمی‌کرد من نمی‌توانستم این کار را انجام بدهم.

– به نظر شما کدام سخن حضرت علی علیه السلام بهترین سخن است. به بیان دیگر، گل سرسید کتاب شما کدام است؟

– همه سخنان حضرت علی علیه السلام زیبا و ارزشمند است، اما به نظر من یکی از سخنان آن حضرت هست که قیمت به آن نمی‌نشیند و مثل و مانند ندارد.

– آن سخن کدام است؟

– جمله‌ای کوتاه اما بسیار با معنا. آنجا که حضرت می‌فرماید: «قیمت هر کس به مقدار علمی است که دارد»، حضرت علی علیه السلام برای ما این واقعیت را روشن می‌کند که هر چه انسان دانش و علم بیشتری بیاموزد ارزش بیشتری پیدا می‌کند. افرادی را می‌بینی که میلیاردها ثروت و پول دارند، اما از دانش بهره‌ای نبرده‌اند.^{۱۲}

دانشی که فایده‌ای ندارد

پیامبر وارد مسجد می‌شود، نگاه می‌کند که گروه زیادی از مردم در گوشه‌ای از مسجد جمع شده‌اند.

– آنجا چه خبر است؟

– آقایی که علم زیادی دارد به مسجد آمده است و مردم به دور او جمع شده‌اند.

– او چه علم و دانشی دارد؟

– او شعرهای زیادی را حفظ است و همه‌ی حوادثی که سال‌ها قبل روی داده است را می‌داند.

– این علمی که او دارد سودی برای شما ندارد و ندانستن آن نیز ضرری برایتان ندارد.

آری! پیامبر آن روز به یاران خود یاد داد که فقط به دنبال علمی بروند که ارزش یادگیری دارد، علمی که دانستن آن سعادت و خوشبختی را به ارمغان بیاورد.^{۱۳}

برای این دل خود چه کنم؟

نمی‌دانم چرا دلم این قدر سیاه شده است. اصلاً حال و حوصله ندارم. خسته‌ام، همه چیز دارم، اما نشاط ندارم، عمری به دنبال پول دویدم، حال که به آن رسیده‌ام، آن شور و نشاط را ندارم، دل مرده‌ام، چه کنم؟ آیا راه حلی به ذهن شما می‌رسد؟

این سخن وحیدآقا بود که برای مشاوره نزد من آمده بود. به نظر شما من باید به او چه می‌گفتم.

او درست می‌گفت دل او مرده بود، و تو خودت می‌دانی کسی که دل مرده است، هیچ نشاطی ندارد، اصلاً از عبادت لذتی نمی‌برد، از دنیا و زیبایی‌های دنیا هم سیر است، هیچ چیز برای او جذاب نیست.

با خود فکر کردم، یاد حدیثی از امام رضا علیه السلام افتادم. در آن حدیث اشاره شده بود که هر کس در مجلسی بنشیند که در آن مجلس یاد اهل بیت علیهم السلام بشود و سخنان آنها بیان شود، او هرگز دل مرده نمی‌شود.

برای همین به این بنده خدا گفتم: سعی کن هر روز مقداری از سخنان اهل بیت علیهم السلام را بخوانی، سخنان چهارده معصوم مانند آب زلالی است که قلب تو را جان می‌دهد و زنده می‌کند، سخن آنان نور است و مایه روشنایی و نشاط جان تو خواهد شد.

تازه این اثر علوم اهل بیت علیهم السلام در این دنیا است. روز قیامت که فرا برسد، همه انسان‌ها، دل مرده خواهند بود، اما قلب کسانی که با علم اهل بیت علیهم السلام خو گرفته‌اند، شاداب و با نشاط خواهد بود. این وعده امام رضا علیه السلام می‌باشد.

خدایا! مرا از کسانی قرار بده که همواره با دانش اهل بیت علیهم السلام مانوس هستند و از آب زلال سخنان آنها بهره می‌برند.^{۱۴}

پندی از بهترین پدر

– با این عجله کجا می‌روی؟ صبر کن من هم بیایم.
– می‌خواهم نزد پدر بروم تا او مرا نصیحت کند، به خدا نصیحت‌های او راه سعادت را برای من روشن می‌کند.
– من هم دوست دارم تا نصیحت «لقمان حکیم» را بشنوم. خوشا به حال تو که پدری همچون لقمان داری.
– خوب، بیا با هم نزد پدر برویم.
به سوی خانهٔ لقمان حرکت می‌کنیم. وقتی آنجا می‌رسیم، سلام کرده و منتظر می‌شویم تا لقمان پندی حکیمانه به ما بدهد.
حتماً می‌دانی که لقمان، حکیم بزرگی است و قرآن در مورد حکمت و دانش او سخن گفته است.
اکنون لقمان رو به پسرش می‌کند و می‌گوید:
«فرزندم! تلاش کن تا در هر ساعت از شبانه‌روز بهره‌ای از علم و دانش داشته باشی، اگر تو لحظه‌های عمر خود را صرف علم و دانش نکنی، بدان که ضرر کرده‌ای».^{۱۵}
آری، اگر عمر گرانبها را صرف چیزی غیر از علم کنی، سرانجام روزی پشیمان خواهی شد.

هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو

تیرماه سال ۱۳۸۹ بود و من با گروهی از دانشجویان به سفر عمره رفته بودم، سفر بسیار خاطره‌انگیزی بود. یکی از شب‌ها که کنار کعبه نشسته بودیم، یکی از دانشجویان نزد من آمد و سؤالی را مطرح کرد. من با حوصله به سؤال او جواب دادم. فکر می‌کنم جواب من حدود نیم‌ساعت طول کشید، او با دقت به سخنان من گوش می‌کرد.

وقتی سخن من تمام شد، قطرات اشک را در گوشه چشم او دیدم، او رو به کعبه کرد و از خدا تشکر کرد و بعد به من چنین گفت:
– من همین سؤال را در مسجد محله خود از آقای پرسیدم. آیا می‌دانید او به من چه گفت؟

– خوب معلوم است، جواب سؤال تو را داد؟

– خیر! او وقتی سؤال مرا شنید به من گفت: «تو کافر شده‌ای!». او چون جواب سؤال مرا نمی‌دانست به من چنین گفت. من هم از آن روز دیگر مسجد نرفتم. من فقط یک سؤال مطرح کرده بودم، آن هم به صورت خصوصی. من به دنبال پاسخ بودم، اما او...

* * *

دوست من! اگر سؤال به ذهن تو رسید به دنبال جواب آن باش، باور کن که

سؤال تو، شبهه نیست، بلکه رحمت است، باعث رشد و شکوفایی جامعه می‌شود. یقین بدان که وقتی سؤالی در ذهن تو نقش می‌بندد، جوابی برای آن هست، فقط تو باید جستجو کنی تا کسی را پیدا کنی که بتواند به درستی جواب تو را بدهد.

اکنون می‌خواهم حدیثی از پیامبر برای تو بخوانم. این حدیث را به خاطر بسپار، از آن به بعد هر کس به سؤال کردن تو اعتراض کرد، این حدیث را برای او بخوان. پیامبر به حضرت علی علیه السلام فرمود: ای علی! کسی که سؤالی دارد می‌تواند به راحتی سؤال خود را بپرسد و هرگز کسی به خاطر سؤال کردن از چیزی که نمی‌داند، سرزنش نمی‌شود.^{۱۶}

آری! در مکتب اسلام، سؤال قداست دارد، کسی را که در جستجوی دانستن است، باید احترام کرد، این که من جواب سؤال او را نمی‌دانم و نمی‌توانم او را قانع کنم دلیل نمی‌شود که فریاد برآورم که تو چرا در دین خدا شبهه می‌کنی. البته روشن است که بعضی از سؤالات را نباید در میان جمع مطرح نمود، زیرا همه مثل تو که حوصله ندارند به دنبال جواب بروند، ممکن است فقط سؤال را به خاطر بسپارند و هرگز به دنبال جواب آن نروند.

در تنهایی به چه انس می‌گیری

یک روز پیامبر به مسجد آمد و برای مردم چنین سخن گفت: طلب دانش بر همه شما واجب است، بدانید که وقتی در طلب دانش هستید در حال عبادت هستید، وقتی با یکدیگر در مورد مسائل علمی سخن می‌گویید، فرشتگان برای شما ثواب گفتن «سبحان الله» را می‌نویسند.

وقتی شما به افراد دیگر علمی را می‌آموزید این کار شما برای شما صدقه حساب می‌شود و بلاها را از شما دور می‌کند و به خدای بزرگ نزدیک می‌شوید. بدانید علم مایه انس شما در تنهایی‌هاست. فرشتگان بر اهل علم درود می‌فرستند و همه موجودات برای آنها طلب رحمت می‌کنند.

علم، باعث زنده شدن قلب‌ها می‌شود و انسان را به مقام‌های بزرگ می‌رساند. ۱۷

این کتاب را مخفی کن!

من در بغداد زندگی می‌کنم، شهری که پایتخت جهان اسلام است. روزگارم بد نیست، خدا را شکر می‌کنم که می‌توانم به قدر توان خود به شیعیان کمک کنم. حتماً می‌دانی که امام حسن عسکری علیه السلام در شهر سامرا می‌باشد. سامرا یک شهر نظامی است، حکومت وقت که از امام عسکری علیه السلام ترس زیادی دارد، اجازه نمی‌دهد امام از این پادگان نظامی خارج شود زیرا آنها شنیده‌اند که فرزند او، همان مهدی موعود علیه السلام است.

خبری خوش برای تو دارم. آخر این هفته به سامرا خواهیم رفت و امام خود را خواهیم دید، تو هم می‌توانی همراه من بیایی.

نگران نباش! من در حکومت عباسی دوستان زیادی دارم، درست است که آنها شیعه نیستند، اما با من رفاقت دارند، آنها مواظب من هستند و نمی‌گذارند برای من مشکلی پیش بیاید. روز جمعه من در حضور امام خود خواهیم بود و بوی بهشت را احساس خواهیم کرد.

* * *

- این چیست که این‌گونه آن را مخفی می‌کنی؟
- این کتاب یکی از دانشمندان شیعه است، من به تازگی این کتاب را توانسته‌ام تهیه کنم. اکنون می‌خواهم آن را به سامرا ببرم تا نشان امام عسکری علیه السلام بدهم.
- خوب چرا آن را مخفی می‌کنی؟ همراه داشتن کتاب که جرم نیست.
- تو چقدر ساده هستی، اگر مأموران حکومتی بفهمند که من این کتاب را دارم،

آن را گرفته و پاره‌اش می‌کنند.

ما دیگر نزدیکی شهر سامرا رسیده‌ایم، آن برج متوکل است که به چشم می‌آید، این علامت آن است که راه زیادی تا مقصد نداریم.^{۱۸}
 اکنون به دروازه شهر رسیده‌ایم، بهتر است وارد شهر بشوم.
 سامرا چه شهر آبادی است! خیابان‌ها، بازارها و ساختمان‌های زیبا! هر جا را نگاه می‌کنی، قصرهای باشکوه را می‌بینی! ما که نیامده‌ایم قصرهای ظلم و ستم را ببینیم، آمده‌ایم تا امام خود را ببینیم. از کوچه‌ها عبور می‌کنیم، به خانه‌ای ساده می‌رسیم، اینجا خانه امام عسکری علیه السلام است.

— ای ابوجعفر هاشمی! این چه کتابی است که همراه خود آورده‌ای؟
 — مولای من! این کتابی است که «یونس یقظینی» نوشته است، من این کتاب را به چه زحمتی تهیه کرده‌ام.
 امام شروع به مطالعه کتاب می‌کند، او با دقت مطالب کتاب را می‌خواند، در این کتاب، سخنان اهل بیت علیهم السلام جمع آوری شده است. یادم رفت برایت بگویم که یونس یقظینی یکی از یاران امام کاظم و امام رضا علیهم السلام بود و در بغداد زندگی می‌کرد، او تلاش زیادی برای رشد مکتب شیعه انجام داد و برای حفظ سخنان اهل بیت علیهم السلام زحمات زیادی متحمل شد.
 لحظاتی می‌گذرد، اکنون امام رو به ما می‌کند و می‌فرماید: «خداوند به نویسنده این کتاب، به عدد هر حرفی که نوشته است، نوری در روز قیامت عطا خواهد نمود».^{۱۹}
 اینجاست که من به فکر فرو می‌روم، به راستی که هیچ چیز مانند این نیست که انسان بتواند برای ترویج دانش و علم اهل بیت علیهم السلام قدمی بردارد. خوشا به حالت ای یونس!

نماز بهتر است یا خواب!

به نظر شما تنها راه سعادت چیست؟ آیا می‌توان به غیر از راه آگاهی و شناخت و معرفت به خوشبختی دنیا و آخرت رسید؟ آیا شما با من هم عقیده هستید که جهالت و نادانی، چیزی است که انسان را به سراشیبی سقوط می‌کشانند؟ اسلام همواره از ما خواسته است که به سوی کسب دانش گام بنهیم و خود و جامعه خود را از خطر نادانی نجات بدهیم. مسلمانان باید بر قلّه‌های دانش ایستاده باشند و از جهل و نادانی به دور باشند. برای همین است که پیامبر در حدیثی می‌فرماید: «خواب یک انسان دانشمند از نماز یک انسان جاهل بهتر است».

کسی که جاهل است و از علم و دانش بهره‌ای ندارد، باید بداند که نماز او نمی‌تواند او را از خطر گمراهی نجات بدهد، او نیاز به دانش و شعور دارد.^{۲۰}

بهترین برگ درخت چنار

ای شاگردان من! من هر چه فکر کردم نتوانستم این مسأله علمی را حل کنم. آیا از جمع شما کسی می‌تواند جوابی برای این مسأله پیدا کند؟ این صدای علامهٔ مجلسی است که به گوش می‌رسد، او در اصفهان مجلس درس دارد و شاگردان زیادی در درس او شرکت می‌کنند.^{۲۱} آرزوی علامه این است که یکی از شاگردانش بتواند این مسأله را حل بنماید، اگر این اتفاق بیفتد، معلوم می‌شود سال‌ها تلاش او برای تربیت شاگردانش بی‌نتیجه نبوده است. او باید تا فردا صبر کند تا شاگردانش به مطالعه و تحقیق بپردازند شاید به جواب برسند.

فردا که می‌شود بار دیگر صدای علامه در فضای مسجد می‌پیچد: آیا کسی جواب مسأله را پیدا کرد؟

هیچ‌کس سکوت مسجد را نمی‌شکند، همهٔ سرها پایین افتاده است، کسی جواب را نمی‌داند.

استاد می‌گوید: یک روز دیگر به شما فرصت می‌دهم، امیدوارم بتوانید جواب را پیدا کنید.

درس تمام می‌شود، همه از مسجد بیرون می‌روند، تو هم از جای خود بلند می‌شوی، کتاب و دفتر خود را زیر بغلت می‌گیری و می‌روی. به دنبال کفشت